

فلسفه و منطق

کارکردهای سازنده فلسفه و منطق در زندگی

ارائه راهکارهای آگاهی بخش به دانش آموزان

ملیحه بهنام اصل
دبیر فلسفه و منطق ناحیه ۵ تبریز

اشاره

برای «فلسفه و منطق» به عنوان معارفی که بیشترین ارتباط را با تفکر و اندیشه دارند، نقش‌های تأثیرگذار و سازنده زیادی برمی‌شمارند. شاید به نظر برخی از افرادی که با «فلسفه» و «منطق» آشنایی کاملی ندارند و از ارزش و اهمیت آن آگاه نیستند، بیان این نقش‌های سازنده صرفاً ادعای کذبی بیش نباشد که از سوی طرفداران متعصب این شاخه از معارف بشری مطرح شده است. اما در چند سال اخیر مخصوصاً در جهان غرب، توجه به «فلسفه کاربردی» که یکی از شاخه‌های مهم و اصلی «فلسفه‌های مضاف» است و «فلسفه برای کودکان» نیز که در این حوزه قرار دارد، نشان از تأثیر مثبت و سازنده «فلسفه» و افزار آن، یعنی «منطق» دارد (پایگاه

اطلاع‌رسانی اصلاح). حتی انتزاعی‌ترین فلسفه‌ها هم خالی از جنبه کاربردی نیستند و مهم‌ترین کاربردهای پرورش ذهن است. طبیعی است که ذهن پرورش‌یافته مسائل زندگی را بهتر و راحت‌تر حل و فصل می‌کند.

ما برای اینکه ثابت کنیم نقش و تأثیر فلسفه و منطق در زندگی، ادعایی کذب نیست و حقیقتاً مثبت و سازنده است، از دو شیوه به شرح زیر استفاده کرده‌ایم:

الف) مخاطب (در اینجا دانش‌آموز) را، با طرح مسئله و سؤال‌اتی، در موقعیتی مشابه آنچه مورد ادعای ما (و همه طرفداران فلسفه) است قرار می‌دهیم تا خود در مورد مطلب بیان‌شده بیندیشد و آن را عمیقاً احساس و درک کند و به نتیجه مورد نظر و مدعای ما برسد. (ایجاد این موقعیت هم می‌تواند به شکل طرح سؤال تحقیقی و توصیفی مانند انشا و به صورت نوشتاری باشد و هم می‌تواند به صورت شفاهی و به شیوه گفت‌وگوی سقراطی باشد).

ب) دیگر اینکه با آوردن مصداق‌ها و نمونه‌های عینی و عملی (در متن درس) آن را ثابت کرده‌ایم.

بنابراین در مقاله حاضر سعی ما بر این است که با استفاده از دو روش مذکور نحوه آگاه شدن دانش‌آموزان را از برخی از تأثیرات سازنده «فلسفه» و «منطق» در زندگی نشان دهیم.

کلیدواژه‌ها: آموزش و پرورش، دانش‌آموز، فلسفه، منطق، کاربرد

۱. در منطق

انسان موجودی است متفکر و در علم منطق، «تفکر» وجه امتیاز او از سایر موجودات به حساب می‌آید. ما وقتی از دانش‌آموزان این سؤال مطرح شده در کتاب منطق را می‌پرسیم که: «چه معیاری برای برتری انسان پیشنهاد می‌کنید؟» (ص ۱)، همگی یک‌صدا و بدون کوچک‌ترین تأملی پاسخ می‌دهند: تفکر و اندیشه. اما تدریجاً با پی بردن به بی‌علاقگی آن‌ها نسبت به فلسفه و منطق، درمی‌یابیم که این جواب آن‌ها نه از روی فهمشان، بلکه جوابی کلیشه‌ای است. همچنین علم منطق را در کتاب‌های منطقی چنین تعریف می‌کنند: «آلت قانونی است که مراعات آن، ذهن را از خطای در فکر حفظ می‌کند» (مظفر، ۱۴۰۶ هـ.ق: ۱۴). در کتاب‌های منطق نیز در تعریف منطق چنین می‌خوانیم: منطق دانشی است که طرز کار ذهن را در عمل تفکر تشریح می‌کند تا انسان با آگاهی از طرز کار ذهن بهتر از آن استفاده کند.

بر همین اساس منطق را علم پایه معرفی کرده‌اند، چرا که هر تحقیق و پژوهشی بر پایه تفکر شکل می‌گیرد. همچنین یکی از کارکردهای منطق «یاری رساندن به انسان در مسیر تفکر صحیح» بر شمرده شده است. اما با وجود اینکه تعاریف فوق در شروع کتاب‌های منطق آورده شده‌اند و فایده منطق نیز از همین تعاریف قابل استنباط است، متأسفانه اکثر دانش‌آموزان این فایده را درک نمی‌کنند و همچنان، منطق را بی‌معنا و بی‌فایده می‌پندارند و صرفاً به حفظ کردن طوطی‌وار تعریف مذکور اکتفا می‌کنند. برای حل این مشکل باید با طرح چند سؤال جدی و تأمل‌برانگیز، مطالبی را که منطق در پی بیان آن است، اثبات کرد. یعنی سؤالاتی مطرح کرد و مصرانه تا رسیدن به جواب صحیح از سوی خود دانش‌آموزان آن‌ها را ادامه داد، به‌طوری که دانش‌آموزان خود به نتایجی برسند که کتاب منطق در صدد تعلیم آن است.

برای نمونه، برخی از سؤالاتی را که برای اولین درس منطق مطرح می‌شوند، می‌توان به‌صورت زیر دسته‌بندی کرد:

- برای چند دقیقه به هیچ چیز فکر نکنید. آیا می‌توانید ذهنتان را از هر چیزی خالی کنید؟
- حال روی چیزی تمرکز و به آن فکر کنید. چه فرقی بین حالت قبلی و این حالت وجود دارد؟
- به نظر شما آیا حیوانات فکر می‌کنند؟
- چه فرقی بین فکر کردن حیوان و انسان وجود دارد؟
- آیا از اینکه انسان هستید راضی و خشنودید؟

• اگر انسان نبودید دوست داشتید به جای کدام موجود بودید، چرا؟!

شاید بعضی از این سؤالات به نظر عجیب و حتی مضحک برسند، اما این سؤالات برای تلنگر زدن به ذهن دانش‌آموزان و کشاندن آنان به وادی تفکر از نوع غیر معمول (تفکر منطقی و فلسفی) از اهمیت خاصی برخوردارند. باید با تأنی و درایت این سؤالات در کلاس درس مطرح شوند و فراگیرندگان درباره جواب‌های یکدیگر نظر دهند و با هم بحث کنند. برای بعضی از این سؤالات، مثل دو مورد آخر، باید به اندازه کافی وقت داده شود و به‌عنوان تکلیف جلسه بعدی خواسته شود تا دانش‌آموزان به‌صورت تشریحی و انشایی با تفکر و تأمل به آن‌ها جواب دهند. چنان‌که این برنامه به درستی و به شیوه مناسب اجرا شود، به هدف موردنظر (سوق دادن دانش‌آموزان به سوی تفکر عمیق و کشف درونی آنچه که در اینجا منطق در پی تعلیم آن است، توسط خود دانش‌آموزان) می‌رسیم به این ترتیب دانش‌آموزان به نتایج زیر می‌رسند:

• ویژگی انسان که او را از سایر موجودات متمایز می‌کند «فکر و اندیشه» اوست.

• انسان بدون فکر و اندیشه نمی‌تواند «زندگی انسانی» داشته باشد.

• فکر انسان مستعد رشد و پیشرفت است و انسان هر چه بیشتر فکر کند، رشد او بیشتر است.

این نتایج مطالبی نیستند که به دانش‌آموزان دیکته شوند و آنان بدون تعمق آن‌ها را حفظ کنند و مدتی بعد به فراموشی بسپارند. بلکه این نتایج، حاصل تلاش ذهنی خود دانش‌آموزان است که با روش مذکور نه‌تنها به آن می‌رسند، بلکه آن را باور می‌کنند. شاید به نظر برسد که برای رسیدن به این مطالب ساده و پیش‌پا افتاده این همه مقدمه‌چینی و سؤال جواب و لازم نیست. اما باید در نظر داشت که این تازه شروع کار است. سایر مباحث منطق و کارکردهای بیان شده برای منطق نیز به همین شکل آموزش داده می‌شوند. مباحثی مانند چیستی منطق، اهمیت آن در آموزش روش درست اندیشیدن، چیستی فکر، اجزای فکر، تعریف اجزای آن (تعریف و استدلال)، مباحث مربوط به مغالطات و فایده آموختن این مباحث، همه از طریق شیوه مذکور، یعنی طرح مسئله و پرسش و پاسخ سقراطی، به صورتی ملموس و کاربردی قابل تعلیم است. نمونه‌هایی از مسائل قابل طرح در رابطه با مباحث مذکور به شرح زیر است:

• فکر چیست؟



منطق را علم پایه معرفی کرده‌اند، چرا که هر تحقیق و پژوهشی بر پایه تفکر شکل می‌گیرد. همچنین یکی از کارکردهای منطق «یاری رساندن به انسان در مسیر تفکر صحیح» بر شمرده شده است

کارکرد فلسفه می‌توان کار آموزش را با طرح سؤال زیر (دقیقا مانند مکالمات سقراطی در آثار افلاطون) شروع کرد:

● چه کسی طالب دانایی است؟ آن‌کس که داناست یا آن‌کس که نادان است؟
طبیعی است که جواب دانش‌آموزان متفاوت خواهد بود. بعضی‌ها خواهند گفت آنکه داناست و برخی خواهند گفت آنکه نادان است.

جواب هر دو گروه را می‌توان رد کرد و به پاسخ سومی رسید. به این صورت که باید گفت: کسی که نادان است، ارزش دانایی را نمی‌داند و شاید اصلا نمی‌داند که چه چیزی را نمی‌داند. پس نمی‌تواند طالب دانایی باشد. کسی که خود داناست، یعنی دانایی را دارد، دنبال آنچه خود دارد نمی‌رود. پس دانا هم طالب دانایی نیست. کسی طالب دانایی است که نه نادان باشد نه دانا. یعنی مابین دانا و نادان باشد. یعنی «حد وسط بین دانایی و نادانی».

افلاطون در «رساله مهمانی» گفت‌وگوی بسیار جالبی را که بین سقراط و زنی دانا و حکیم به اسم **دیوتیما** صورت گرفته است، از زبان سقراط چنین بیان می‌کند: «[دیوتیما] گفت: و کسی هم که دانا و خردمند نیست، باید ابله و نادان باشد؟ مگر نمی‌دانی که بین دانایی و نادانی حد وسطی وجود دارد؟ گفتیم: آن حد وسط کدام است؟ گفت: این است که کسی تصورات صحیحی داشته باشد، اما نتواند علل و دلایل تصورات خود را بیان کند. آیا نمی‌دانی که این حالت نه دانستن است و نه نادانی؟ دانستن نیست، زیرا شناسایی بدون وقوف به علل، امکان‌پذیر نیست. نادانی هم نیست، زیرا کسی که حقیقتی را دریافته است، نمی‌توان او را نادان نامید. بنابر این تصور صحیح حد وسطی است بین دانایی و نادانی» (افلاطون، بی‌تا: ۱۱۶).

چنین کسی «عاشق دانایی» یا به تعبیر دقیق‌تر «فیلسوف» است. فیلسوف دانا نیست، چون همان‌طور که افلاطون در «رساله آپولوژی» از زبان سقراط (در مقابل متهم کنندگان که او را به دانایی و سوفیست بودن متهم کرده بودند) می‌گوید: «فقط خداوند می‌داند» (افلاطون، بی‌تا: ۴۸) به همین دلیل هم بود که فیثاغورث و سقراط خود را دانا و حکیم نمی‌دانستند، بلکه دوست‌دار حکمت و دانایی می‌دانستند. چون معتقد بودند، این خداوند است که دانا و حکیم است. با این توضیحات، پذیرش اینکه «فلسفه عشق به دانایی است یا فلسفه انسان را عاشق دانستن می‌کند»، بسیار ساده، راحت و عمقی خواهد بود.

یکی دیگر از کارکردهایی که در مقاله اول برای فلسفه برشمردیم، این بود که: «فلسفه انسان را

● انسان چرا فکر می‌کند؟

● فکر انسان از چه اجزایی تشکیل شده است؟

● کدام یک از علوم که تاکنون شناخته‌اید، فکر و اجزای آن را بررسی می‌کند؟

● آیا فکر مصون از خطاست؟

● چه ابزاری برای جلوگیری از خطای فکر وجود دارد؟

و سؤالات دیگری از این قبیل.

در مورد مغالطات می‌توان کار را با انجام یک مغالطه شروع کرد. از یک مغالطه علیه یک دانش‌آموز استفاده کرد (بدون اینکه ضرر و زیانی متوجه او باشد) و زشتی مغالطه و نقیض منطق در مقابله با مغالطه‌گران را به‌صورت کاملا محسوس و ملموس نشان داد.

با به کار بستن روش‌های فوق می‌توان امیدوار بود که دانش‌آموزان مباحث منطق را، هم به خوبی درک کنند و هم به آن علاقه پیدا کنند و جذب آن شوند.

۲. در فلسفه

شیوه «گفت‌وگو» در فلسفه از اهمیت خاصی برخوردار است. پیشروان فلسفه، **سقراط** و **افلاطون**، برای تبیین فلسفه خود از همین روش استفاده می‌کردند. همچنین، ارسطو سقراط را به خاطر ارائه روش استقرایی‌اش تحسین می‌کند. روش سقراط از این رو استقرایی نامیده می‌شود که برای رسیدن به تعاریف کلی از نمونه‌هایی جزئی آغاز می‌کند» (هریسون بارت، ۱۳۸۴: ۲۴). طبیعی است که این روش در آموزش کودکان و نوجوانان می‌تواند بسیار راهگشا باشد. امتیاز روش سقراطی این است که «سقراط چیزی نمی‌دهد، بلکه کاری می‌کند که دیگران دانش را در درون خود بیابند و بیرون بیاورند. او کسی را که می‌پندارد می‌داند، از نادانی‌اش آگاه می‌سازد و به دانستن راستین وادارش می‌کند تا خود آنچه را نمی‌داند بیابد. این رفتار سبب می‌شود که مخاطبش در این حال آنچه را می‌داند، بی‌آنکه بداند که می‌داند، در ژرفای شگفت‌انگیزی بیابد و به‌دست آورد (یاسپرس، ۱۳۵۸: ۶۶).

بنابراین با استفاده از روش طرح مسئله یا پرسش و پاسخ (روش سقراطی) می‌توان کارکردهای مؤثر فلسفه را به دانش‌آموزان نشان داد. یکی از کارکردهایی که برای فلسفه برمی‌شمارند این است که: «فلسفه انسان را عاشق دانستن می‌کند». این نقش فلسفه از تعریف آن قابل استنباط است. فلسفه که ریشه آن کلمه یونانی «فیلسوفیا» است، به «دوست‌داری دانایی» یا به تعبیری «عشق به خرد و دانایی» معنی شده است. برای اثبات این

یکی از کارکردهایی که برای فلسفه برمی‌شمارند این است که: «فلسفه انسان را عاشق دانستن می‌کند». این نقش فلسفه از تعریف آن قابل استنباط است. فلسفه که ریشه آن کلمه یونانی «فیلسوفیا» است، به «دوست‌داری دانایی» یا به تعبیری «عشق به خرد و دانایی» معنی شده است

متواضع و فروتن می‌کند.» با طرح پرسش‌های ساده‌ای به شرح زیر به راحتی می‌توان به این نتیجه رسید:

● آیا کسانی که خود را دانا و دانشمند می‌دانند، متواضع هستند یا مغرور؟
روشن است که دانش‌آموزان جواب خواهند داد: مغرور.

● آیا فیلسوفان خود را دانا و دانشمند می‌دانند یا فقط دوست‌دار دانایی؟
و دانش‌آموزان جواب خواهند داد که: آن‌ها خود را دوستدار دانایی می‌دانند.

پس نتیجه می‌شود که فیلسوف مغرور و متکبر نیست، بلکه فروتن و متواضع است. به تعبیر دیگر «فلسفه انسان را متواضع و فروتن می‌کند».

سایر کارکردها و فواید فلسفه را نیز به همین ترتیب می‌توان تعلیم داد. البته به غیر از پرسش و پاسخ سقراطی، برای اثبات برخی کارکردها می‌توان از شیوه طرح مسئله برای پاسخ تشریحی که احتیاج به تفکر و تأمل بیشتری دارد (شبهه انشا) استفاده کرد. مثلاً در مورد این نقش که «فلسفه به انسان آرامش می‌دهد» یا «فلسفه ترس انسان را در قبال مرگ از بین می‌برد و فیلسوف از مرگ نمی‌ترسد»، می‌توان سؤالی مطرح کرد که دانش‌آموزان را به لحاظ احساسی در موقعیت مشابه قرار دهد، آن‌ها را به تفکر و تعمق وا دارد و به مطلوب نزدیک‌تر کند. برای مثال، می‌توان موقعیت سخت و دشواری مانند فقر شدید، بیماری شدید، جدایی، محبوب نبودن، طرد شدگی و امثال این‌ها را ترسیم کرد و از آن‌ها چگونگی تسلط بر خود و حفظ آرامش را به‌صورت تشریحی-نوشتاری جویا شد.

شاید گفته شود طرح این مسائل ذهن دانش‌آموزان را آشفته می‌کند و نباید از این مسائل برای آنان حرف زد. اما اگر قرار باشد آنان را برای زندگی آماده کنیم و مهارت‌های زندگی را به آن‌ها آموزش دهیم، چاره‌ای جز تعلیم این مسائل نداریم. چرا که زندگی همیشه روی خوش به انسان نشان نمی‌دهد و در قبال سختی‌ها، این آموزه‌های حکیمانه فلسفی هستند که به کمک انسان می‌آیند و به او آرامش می‌دهند. این شیوه، صرف‌نظر از اشکال یا عدم اشکال مثال‌های ما، اگر به خوبی مدیریت و به‌طور جدی دنبال شود، نه تنها کلاس‌های فلسفه و منطق را برای دانش‌آموزان دلنشین و جذاب می‌کند، بلکه آن‌ها را اهل فکر و اندیشه، اهل مباحثه و گفت‌وگوهای منطقی، و در نهایت اهل تصمیم‌گیری‌های درست برای زندگی بار می‌آورد.

ب) آوردن مصداق‌ها و نمونه‌های عملی در متن درس

۱. در منطق

پس از طی کردن مرحله اول، حال می‌توان با اطمینان از آمادگی ذهنی و فکری دانش‌آموزان قدم به مرحله دوم گذاشت. در این مرحله به بیان زندگی و افکار بزرگان و فیلسوفان می‌پردازیم که تحت تأثیر فلسفه و منطق از سخت‌ترین شرایط زندگی پیروز و سربلند بیرون آمده‌اند و سخنان پندآموز و حکیمانه ایشان راهنمای میلیاردها انسان در سرتاسر هستی شده است.

از آنجا که علم منطق علمی مستقل و معرفتی خودبسنده و گسترده نیست، بلکه ابزار علوم دیگر است (مانند زبان که وسیله‌ای برای ارتباط و بیان افکار است)، بنابراین باید گفت هر کس در هر علمی به هر پیشرفت و جایگاهی که رسیده، به خاطر استفاده خودآگاه یا ناخودآگاه از منطق بوده است. البته استفاده از منطق در میان فلاسفه و اندیشمندان آگاهانه و در ضمن فراگیر بوده است. بحث «معرف» در منطق را می‌توان یادگار سقراط دانست. او از پیشگامان استفاده از قواعد منطقی در تفکر و بحث و گفت‌وگو بوده است. بیشتر رساله‌های افلاطون حاکی از قدرت «تفکر» و استدلال «سقراط است؛ مواقعی که فروتنانه سعی می‌کند، ضمن اعتراف به نادانی خود، طرف مقابل را در رسیدن به تعاریف امور مهمی مانند «زیبایی»، «دانایی»، «شجاعت»، «دوستی» و امثال این‌ها یاری کند.

هر چند که قدرت «استدلال» سقراط نتوانست بر دادگاه تأثیر بگذارد و با وجود «منطق» قوی و جدال احسن (دیالکتیک) به مرگ محکوم شد، اما شجاعت، نهراسیدن از مرگ، و آرامش او و البته مهم‌تر از همه جاودانگی‌اش در تاریخ فلسفه، ناشی از «فلسفه»‌اش بود. شاید تفکیک فلسفه و منطق به این شکل صحیح نباشد. مطمئناً منطق هر کس از فلسفه او جدا نیست. اما مقصد فلسفه است نه منطق، منطق فقط ابزار است. از پرورش‌یافتگان در دامن «منطق»، به‌عنوان نمونه عینی غیر از سقراط، از افلاطون که با رساله‌های دیالکتیکی‌اش موجب جاودانگی نام سقراط شد و مخصوصاً از ارسطو که نبوغش را مدیون کشف منطق است، می‌توان نام برد. شاید اگر منطق کشف نمی‌شد، تفکر انسان‌ها همچنان عرصه تاخت و تاز «سوفسطائیان» بود.

با بررسی تاریخ زندگی بزرگان و اندیشمندان می‌توان موارد زیادی از مقابله آنان با افراد نادان و مغالطه‌گر یافت که با استفاده از تفکر صحیح و منطقی، بر افکار باطل پیروز شده‌اند. آوردن بخشی



از آنجا که علم منطق علمی مستقل و معرفتی خودبسنده و گسترده نیست، بلکه ابزار علوم دیگر است (مانند زبان که وسیله‌ای برای ارتباط و بیان افکار است)، بنابراین باید گفت هر کس در هر علمی به هر پیشرفت و جایگاهی که رسیده، به خاطر استفاده خودآگاه یا ناخودآگاه از منطق بوده است

از این شرح حال‌ها و مبارزات فکری برای نشان دادن تأثیر مثبت منطق در زندگی بسیار سودمند خواهد بود.

۲. در فلسفه

آوردن مصداق‌ها و نمونه‌های عملی برای نشان دادن تأثیرات سازنده فلسفه به دلیل تعدد فیلسوفان کار راحت‌تری است. در زندگی اکثر فیلسوفان نقطه برجسته‌ای وجود دارد که تأثیر مثبت فلسفه در آن کاملاً مشهود است. از نمونه بارز آن بار دیگر می‌توان به پیشوای حکمای الهی، سقراط اشاره کرد. تمام نقش‌های سازنده‌ای که برای فلسفه برشمردیم، مانند «فلسفه انسان را عاشق دانستن می‌کند»، «فلسفه انسان را متواضع و فروتن می‌کند»، «فلسفه به انسان خودآگاهی می‌دهد»، «فلسفه به انسان آرامش می‌دهد» و «فلسفه ترس انسان از مرگ را از بین می‌برد»، همگی به‌طور کامل در سقراط نمود پیدا می‌کنند. افلاطون در رساله «کریتون» از آرامشی که در روزهای آخر عمرش در زندان بر او حاکم است، حرف می‌زند؛ آرامشی که کریتون را به تعجب وامی‌دارد (افلاطون، ۱۳۴۷: ۱۹-۱۷).

سقراط به معنای واقعی کلمه «خودآگاهی» یا «خودشناسی» را تعلیم می‌داد؛ چیزی که خود به آن رسیده بود. همان‌طور که می‌دانیم و در صفحات قبل به آن اشاره کردیم، روش سقراط گفت‌وگو و سؤال و جواب بود. «سؤال به معنای ژرف کلام از جهل سرچشمه دارد. آنجا که آگاهی چیره است، جایی برای پرس‌وجو باقی نیست و آن‌کس سؤال می‌کند که نمی‌داند. وی به این دلیل می‌پرسد که از ناآگاهی خود خبر دارد و این همان معنی است که سقراط از «آگاهی نسبت به جهل» درک می‌کند. اهمیت سؤال سقراطی نیز در همین است. سخن سقراط به دنبال این هدف است که انسان به جهل خود واقف شود و هدف از پرس‌وجو در باب فضیلت همانا دمیدن مضمون به زندگی جماعت است» (پاتونچکا، ۱۳۸۹: ۴۹-۴۸). از همین مطلب می‌توان این نکته مهم را هم استنباط کرد که فیلسوف فقط به فکر خود نیست، بلکه دغدغه سعادت مردم را نیز دارد و برای این منظور تلاش می‌کند. در این راه حتی ممکن است مانند سقراط جان خود را نیز از دست بدهد.

اگرچه در طول تاریخ فلسفه شاید فیلسوفی وارسته‌تر و حکیم‌تر از سقراط نتوان یافت، ولی از فیلسوفان زیاد دیگری هم می‌توان سخن گفت که مانند سقراط آرامشی حکیمانه داشته‌اند، نسبت به دلبستگی‌های دنیوی بی‌اعتنا بوده‌اند و از مرگ نیز نمی‌هراسیدند. برای نمونه می‌توان به سنکا^۲

اشاره کرد. «سنکا از ابتدا فلسفه را رشته‌ای برای کمک به انسان‌ها در غلبه بر تضاد میان واقعیت و خواسته‌هایشان می‌دانست» (دوباتن، ۱۳۹۲: ۹۲) وقتی سنکا به ناهق در معرض توطئه‌ای شوم که دشمنانش علیه او ترتیب داده بودند قرار گرفت و از طرف شاگردش نرون (امپراتور جنایتکار رم) فرمان خودکشی‌اش را دریافت کرد، معاشرانش شروع به گریه کردند. اما او خطاب به آن‌ها گفت: «کجاست فلسفه ایشان و کجاست پایداری‌ای که سالیانی چنان دراز یکدیگر را به آن تشویق کرده بودند؟ یقیناً هیچ‌کس از ظالم بودن نرون ناآگاه نیست! پس از قتل مادر و برادرش، فقط همین برایش مانده بود که مربی و معلم خصوصی‌اش را بکشد».

سنکا مرگ با قطع رگ‌هایش را انتخاب کرد، اما این مرگ موفقیت‌آمیز نبود. او به تقلید از سقراط جامی از شوکران از پزشکش طلب کرد، اما این نیز کارگر نیفتاد. در نهایت درخواست کرد او را در حمام بخار جای دهند که در آنجا به آهستگی خفه شد و جان سپرد. (دوباتن، ۱۳۹۲: ۹۱-۹۰). سنکا می‌گفت: «من زندگی خود را مرهون فلسفه هستم، و این کمترین دین من به فلسفه است. (همان، ص ۹۴). **اپیکور**^۳ نیز مثال دیگری برای نقش سازنده فلسفه در زندگی است؛ آنجا که بهترین و ارزشمندترین دارایی را «دوستی» می‌داند و می‌گوید: «بین تمام دارایی‌هایی که حکمت برای ما در بردارد، دوستی پربهاترین است.» یا آنجا که با حکمت عمیق خود درمی‌یابد که مرگ ترسناک نیست و می‌گوید: «بیهوده است از قبل نگران چیزی باشیم که چون فرا رسد، مشکلی نمی‌آفریند.» و یا این گفته که: «برای کسی که واقعا دریافته باشد در مرگ هیچ چیز هولناکی وجود ندارد، هیچ چیز هراسناکی در زندگی هم وجود ندارد» (دوباتن، ۱۳۹۲: ۷۱). لابد به همین دلیل است که اسپینوزا^۴ هم می‌گوید: «انسان آزاد به مرگ کمتر از همه چیزهای دیگر فکر می‌کند و خرد او تعمقی است بر زندگی، نه مرگ» (ساوتر، ۱۳۹۰: ۴۹). البته منظور این نیست که



سقراط
به معنای
واقعی کلمه
«خودآگاهی» یا
«خودشناسی»
را تعلیم می‌داد؛
چیزی که خود
به آن رسیده
بود

دوره‌های اول و دوم متوسطه) مطمئناً هم مفیدتر، هم جذاب‌تر و هم انگیزه‌بخش‌تر از آموزش فلسفه محض (هستی‌شناسی یا ما بعدالطبیعه) خواهد بود؛ هرچند که ضرورت و تأثیر آموزش فلسفه محض را نیز نمی‌توان منکر شد.

در نهایت نباید از نظر دور داشت که انجام کارهای بیان‌شده در کلاس درس محتاج سازمان‌دهی و زمان‌بندی دقیق، اصولی و منصفانه است. و گرنه سه ساعت در هفته برای انجام این همه کار مفید و سازنده (در حیطه فلسفه و منطق) به هیچ‌وجه کافی و کارساز نخواهد بود.

منظور از «کاربرد» و «فایده» چیست؟

از قدیم‌الایام افرادی بودند که فلاسفه را به سخره می‌گرفتند. «آریستوفان»^۵ در نمایشنامه‌اش «اُبرها»، هم‌عصرش سقراط را با گستاخی و قیحانه‌ای مسخره می‌کند. ادا درآوردن مسخره‌آمیز او کلامش را به پرت‌وپلاگویی تبدیل می‌کند. در یک صحنه سقراط را در سبد و تا آنجا که ممکن است در ارتفاع قرار می‌دهد تا بتواند ستارگان را مطالعه کند، (ساواتر، ۱۳۹۰: ۸-۳۰۷). در این زمینه از نمایشنامه‌نویسان و طنزپردازان قدیم و جدید دیگر نیز می‌توان به وفور نام برد. در کلاس‌های درس فلسفه و منطق نیز دانش‌آموزان این دروس را نمی‌خوانند و به آن‌ها علاقه‌ای ندارند و آن‌ها را بی‌هوده و بی‌فایده می‌دانند. هر چند که مقایسه دانش‌آموزان با هنرمندان نمایش‌نامه‌نویس صحیح نیست و مخالفت دانش‌آموزان با یک درس بیشتر با انگیزه نمره و دشوار دانستن آن است. اما در کل می‌توان گفت این همه مخالفت با فلاسفه بیشتر به خاطر «دستاوردهای علمی و عملی نادرشان» و «پاسخ‌های آنان» است که «مانند پرسش‌هایشان آزاردهنده است و به نظر نمی‌رسد که نتایج «سودمندی» از آن‌ها به دست آید» (همان، ص ۳۱۰).

ارسطو نیز معتقد است: «ارزشمندترین علم، الهی‌ترین آن است و الهی‌ترین علم (فلسفه اولی) به لحاظ مادی و ظاهری منفعتی ندارد» (ارسطو، ۱۳۸۴: ۹). فلسفه علمی است برای خود. غایت آن دانستن و آگاهی است و هدفی غیر از خود (دانستن و عشق به دانایی) ندارد. شاید به همین خاطر است که سقراط در رساله «وتیدم» افلاطون به کریتون توصیه می‌کند: «کریتون... توجه تو نباید معطوف اشخاصی باشد که به فلسفه می‌پردازند و فکر تو نباید صرف این شود که ببینی این اشخاص خوب‌اند یا بد، بلکه باید تمام فکر و دقت خود را صرف این کنی که ببینی خود فلسفه چیست و چگونه است. اگر خود فلسفه به نظر تو بد آمد، نه

انسان خردمند و فیلسوف از یاد مرگ غافل است، بلکه منظور این است که ترسی از مرگ ندارد و این مسئله را یکباره نزد خود حل کرده است.

در زندگی افلاطون، ارسطو و بسیاری دیگر از فلاسفه تأثیرات سازنده فلسفه را می‌توان یافت. هرچند که برخی از متفکران غربی با اندیشه‌های افلاطون مخصوصاً اندیشه‌های سیاسی‌اش مخالفانند و او را مخالف جامعه آزاد می‌دانند، اما «نامه شماره ۷» افلاطون خلاف این را نشان می‌دهد. آنجا که افلاطون سعی می‌کند حاکم جوان و خودخواه سیسیل را از طریق تعلیمات فلسفی به سمت کشورداری خوب، ایده‌آل و عادلانه سوق دهد، اما موفق نمی‌شود. افلاطون می‌نویسد: «هر کشوری که به خودرایی و خودسری اداره شود، نه رئیس حکومت در آنجا روی سعادت را خواهد دید و نه ملت و مردم آنجا. نه خود آن‌ها بهره‌ای از سعادت خواهند یافت و نه اخلاف و اعقاب آن‌ها. حکومت فردی همیشه یک نتیجه خواهد داشت، و آن زوال و اضمحلال است» (افلاطون، بی‌تا: ۴۴). واضح است که چنین عقیده سازنده‌ای از حکمت الهی و متعالی سرچشمه می‌گیرد.

مطالب ذکرشده همه نشان‌دهنده تأثیرات مثبت و سازنده فلسفه در زندگی‌اند که آوردن آن‌ها در کتاب‌های درسی دانش‌آموزان، نگرش آنان را نسبت به فلسفه و فیلسوفان مثبت می‌کند و آنان را به این شاخه از معرفت علاقه‌مند می‌سازد. اما با توجه به مطالب ذکرشده، راه بهتری برای علاقه‌مند کردن دانش‌آموزان به فلسفه و کاربرد آن، آشنا کردن آن‌ها با فلسفه‌های مضاف و کاربردی است. آموزش مباحثی مانند فلسفه اخلاق (که خود مباحث زیادی از قبیل اخلاق پزشکی، روزنامه‌نگاری، رسانه و امثال این‌ها را شامل می‌شود)، فلسفه هنر، فلسفه رسانه و فلسفه‌های به‌روزتری از این قبیل، برای کودکان و نوجوانان (دانش‌آموزان

ارسطو معتقد است: «ارزشمندترین علم، الهی‌ترین آن است و الهی‌ترین علم (فلسفه اولی) به لحاظ مادی و ظاهری منفعتی ندارد»

منابع

۱. ارسطو (۱۳۸۴). «مفاتیح» (مبایع الطبیعه). ترجمه دکتر شرف‌الدین خراسانی. انتشارات حکمت. تهران.
۲. افلاطون (۱۳۴۷). سقراط در زندان «کریتون». ترجمه دکتر رضا کاویانی و دکتر محمدحسن لطفی. انتشارات مکتب فلسفی جمعیت مبارز. تهران.
۳. — (بی‌تا). نامه شماره ۷. ترجمه دکتر رضا کاویانی و دکتر محمد حسن لطفی. انتشارات مکتب فلسفی جمعیت مبارز. تهران.
۴. — (بی‌تا). محاکمه سقراط «آپولوژی». ترجمه دکتر رضا کاویانی و دکتر محمدحسن لطفی. انتشارات مکتب فلسفی جمعیت مبارز. تهران.
۵. — (بی‌تا). جلد «وتیدم». ترجمه دکتر محمدحسن لطفی. انتشارات ابن‌سینا. تهران.
۶. — (بی‌تا). مهمانی «سیمپوزیون». ترجمه دکتر رضا کاویانی و دکتر محمدحسن لطفی. انتشارات مکتب فلسفی جمعیت مبارز. تهران.
۷. پاتونکا، یان (۱۳۸۹). سقراط: آگاهی از جهل. ترجمه محمود عبدیان. انتشارات هرمس. تهران.
۸. دوبات، آلن (۱۳۸۳). تسلی‌بخشی‌های فلسفه. ترجمه عرفان ثابتی. انتشارات ققنوس. تهران.
۹. ساوتر، فرناندو (۱۳۹۰). معمایی زندگی. ترجمه مینا اعظمی. نقش و نگار. تهران.
۱۰. طالب‌زاده، حمید (۱۳۹۳). فلسفه (سال سوم نظری). شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران. تهران.
۱۱. روح‌الله (۱۳۸۹). منطق (سال سوم نظری). شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران. تهران.
۱۲. مظفر، محمد رضا (۱۴۰۶). ربیع‌الثانی. منطق. ترجمه منوچهر صاعی دره بیدی. انتشارات حکمت. تهران.
۱۳. هریسون بارت، آنتونی (۱۳۸۴). فلسفه افلاطون. ترجمه مهرداد میریان‌فر. رسن. اهواز.
۱۴. یلسپرس، کارل (۱۳۵۸). سقراط. ترجمه محمدحسن لطفی. شرکت سه‌لیمی انتشارات خوارزمی. تهران.
۱۵. سایت رسمی جماعت دعوت و اصلاح ایران، ضرورت فلسفه کاربردی، مصاحبه سعید ناجی با محمدمصور هاشمی.

پی‌نوشت‌ها

1. philosophy
۲. لوسیوس سنکا، فیلسوف و سیاستمدار رومی و معلم نرون، حاکم رم، متولد ۴ پیش از میلاد و متوفی به سال ۶۵ میلادی.
۳. اپیکور، فیلسوف یونانی اهل جزیره ساموس، ۲۷۱-۳۴۷ پیش از میلاد.
۴. بارخ اسپینوزا، فیلسوف هلندی، ۱۶۷۷-۱۶۳۲ میلادی.
۵. نمایش‌نامه‌نویسی آنتی (۳۸۰-۴۴۸ پیش از میلاد)

خلاصه و نتیجه‌گیری

فلسفه و منطق اگرچه ظاهراً فایده‌آنی و مادی مشهود و قابل توجهی ندارند، اما ثمرات روحی و معنوی زیادی دارند که ارزش آن‌ها نه تنها از فایده و سود مادی کمتر نیست، بلکه به مراتب بیشتر از آن است و حتی می‌تواند منافع مادی را تحت‌الشعاع خود قرار دهد. چون نمی‌توان به دوگانگی جسم و روح یا فکر و بدن معتقد شد و همگان به تأثیر متقابل این‌ها بر هم معتقدند. با این حال همان‌طور که علوم دیگر تخصصی‌تر و شاخه شاخه شده‌اند، فلسفه نیز شاخه‌های متفاوتی پیدا کرده و گسترش یافته است. یکی از شاخه‌های مهم و امروزی‌تر آن «فلسفه کاربردی» است که باید مورد توجه دست‌اندرکاران نظام آموزشی قرار گیرد. صرف‌نظر از «فلسفه کاربردی» به‌عنوان یک رشته خاص، آنچه در این مقاله مورد توجه قرار گرفت، کاربردی کردن آموزش فلسفه و منطق و ارائه راهکارهایی برای نشان دادن تأثیرات سازنده فلسفه و منطق بود که با بهره‌گیری از دو روش عمده میسر می‌شود:

الف) قرار دادن دانش‌آموزان در موقعیت تفکر عمیق درباره مسئله مورد تعلیم فلسفه و منطق، از طریق طرح مسئله و خواستن نظرات آن‌ها به صورت توصیفی و نوشتاری، و یا طرح سؤالات پی‌درپی و استفاده از روش پرسش و پاسخ سقراطی و گفت‌وگوی شفاهی.

ب) شرح و تبیین توضیحات درس و نیز آوردن مصداق‌ها و نمونه‌های علمی در متن درس، از افراد پرورش‌یافته و فرهیخته در حوزه فلسفه و منطق. چنانکه سایر مشکلات آموزشی که در متن مقاله به برخی از آن‌ها اشاره شد، از میان برداشته شوند، امید می‌رود که راهکارهای ارائه شده بتوانند گامی هر چند کوچک در حل مشکلات آموزش فلسفه و منطق بردارند. اما به‌طور کلی گام بزرگ را در آموزش و پرورش زمانی می‌توان برداشت که در دانش‌آموزان نسبت به علم و دانایی احساس نیاز و تشنگی ایجاد شود تا به مصداق این شعر مولانا که می‌فرماید:

آب کم جو تشنگی آور به دست

تا بجوشد آیت از بالا و پست

برای دانش‌آموزان هم از هر گفته و شنیده و مطلبی علم بجوشد و بتوانند از هر درسی مطلبی بیاموزند و از هر حادثه‌ای درس زندگی بگیرند و آن را در زندگی خود به کار برند. در این صورت است که جامعه پر از دانش‌آموختگان فرهیخته خواهد شد و آموزش و پرورش هم در رسیدن به اهداف عالی خود موفق خواهد بود.

تنها پسران خودت بلکه هر کس دیگری را هم مانع شو از اینکه به آن نزدیک شوند. اما اگر در خصوص آن همان عقیده را پیدا کردی که من درباره آن دارم، در این صورت چنان که آن مثل مشهور می‌گوید، هم خودت به دنبال آن برو و هم فرزندان را به سوی آن راهنمایی کن» (افلاطون، بی‌تا: ۱۵۰).

این توصیه اوج یک بی‌طرفی فلسفی و علمی را می‌رساند که اگر بتوان همین یک نکته را به دانش‌آموزان تعلیم داد و آن را به باورشان تبدیل کرد، بسیاری از مشکلات آموزشی و پرورشی حل می‌شود. در این صورت، دانش‌آموزان نه به خاطر نمره کم، نه به خاطر دوست نداشتن معلم و نه هیچ عامل بیرونی و فرعی دیگری از یک معرفت و دانش بدشان نمی‌آید، بلکه به‌طور کلی از دانستن متنفع می‌شوند و در پی نفع مادی و آنی نخواهند بود.

بنابراین اگر انتظار داشته باشیم در کلاس‌های درس فلسفه و منطق، مانند کارگاه‌های فنی و حرفه‌ای و آزمایشگاه‌های فیزیک و شیمی، چند ابزار و وسیله را به هم متصل کنیم و یک وسیله کاربردی بسازیم یا چند عنصر را با هم ترکیب کنیم و نتیجه کار را همانجا مشاهده کنیم، طبیعی است که انتظار بیهود و بی‌جایی است. آنچه ما در کلاس‌های درس فلسفه و منطق باید آموزش بدهیم، پی بردن به ارزش و اهمیت تفکر و تعمق، به ویژه تفکر فلسفی، و تقویت قدرت تفکر و اندیشه از راه‌های گوناگون است (که شرح برخی از آن راه‌ها گذشت). همین قسم آموزش است که دانش‌آموزان را در مسیر پریچ‌وخم زندگی یاری می‌کند و به دردشان می‌خورد.

اصولاً فرایند آموزش فرایندی آنی، دفعی و زودبازده نیست که بتوان بلافاصله آنچه داده شده را به‌عنوان نتیجه کار پس گرفت (روشی که در نظام حافظه‌محور حاکم رایج است). بلکه فرایندی تدریجی و درازمدت است و نتیجه آموزش در شرایط مقتضی خود را نشان می‌دهد. این موضوع به‌ویژه در مورد علوم انسانی و علی‌الخصوص «فلسفه و منطق» نمود بیشتری دارد. مدرسه زندگی، خود در این زمینه بهتر عمل می‌کند و آموزگار بهتری است. به همین سبب هم، انسان هیچ‌گاه از یاد گرفتن فارغ نمی‌شود و تا آخرین لحظات زندگی یاد می‌گیرد و تجربه می‌کند.